

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

تا اینجا ما بحث از آیه شریفه و طائفه اولای از روایات را گذرانیم. به دنبال این هستیم که ببینیم آیا در متعاقدين بلوغ معتبر است یا نه؟ به این نتیجه رسیدیم که آیه شریفه دلالت بر بلوغ ندارد و از آن فقط رشد استفاده می شود. اما طائفه اولای از روایات این را هم حمل بر این کردیم که از آن استفاده می شود که آنچه شرطیت دارد رشد است و بلوغ به عنوان اماره غالبیه است. بلوغ را به عنوان يك شرط تعبدي مستقل در این روایات قرار ندادند، به عنوان يك اماره نوعیه و اماره غالبیه قرار دادند. عرض کردیم نه از آیه شریفه و نه از روایات، از هیچ کدام استفاده نمی کنیم که صبی نمی تواند در اجرای عقد در مجرد اجرای عقد وکیل شود، اگر دو نفر مقدمات معامله را انجام دادند، صبی غیر بالغ غیر رشید را در اجرای صیغه عقد وکیل کردند، گفتیم نه آیه شریفه و نه این روایات دلالت بر بطلانش ندارد.

مطلب دیگر اینکه گفتیم خواه بر فرض اینکه بلوغ را به عنوان شرط تعبدي بدانیم یا فقط رشد را ملاک قرار دهیم از این روایات استفاده نمی شود که اگر صبی قبل از رشد معامله ای را به اذن ولی انجام داد یا معامله ای را انجام داد و بعداً ولی اجازه کرد، بگوئیم این هم باطل است، خلافاً للسیّد الإمام (رضوان الله علیه)، ایشان فرمودند این روایات دلالت بر بطلان این مورد دارد. اما ما به تبع مرحوم شیخ اعظم انصاری گفتیم این روایات دلالت بر بطلان این مورد ندارد.

اشکال: قبل از اینکه ما روایات را دنبال کنیم و طوایف دیگر را بیان کنیم، اشکالی مطرح شده که مناسب است در اینجا پاسخ داده شود؛ موضوع آیه یتامی است «وَابْتَئُوا الْيَتَامَى»، آن وقت مدعا و مسئله می مورد بحث در مورد صبی است، لفاظی آن می تواند که یتامی بالأخره احتیاط در اموالشان بیشتر از اموال صبی است و شاید شارع در مورد اموال یتامی این احتیاط را کرده که باید بالغ و رشید باشد، اما در مورد صبی چنین چیزی نباشد، احتیاط در اموال صبی خیلی مورد تأکید قرار نگرفته، آن طوری که در باب یتامی مورد تأکید قرار گرفته است.

پاسخ: اولاً قبلاً هم عرض کردیم برخی از بزرگان در ذهن می آید مرحوم شهید حاج آقا مصطفی (رضوان الله علیه) هم بر همین اشکال استقرار کرده و می گوید آیه ربطی به محل بحث ندارد.

ثانی گفتیم هم این آیه و هم آیات قبلش را، به اضافه می یک نکته جدیدی که می خواهم عرض کنم، دلالت بر این دارد که اختصاص به یتیم ندارد! نکته قبلی این بود که آیه و آیات قبل در مورد این است که به چه کسانی شما اموالشان را می توانید بدهید «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» این در آیه قبل بود، در این آیه می فرمایند «وَابْتَئُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ» بحث در این است که دفع مال چه زمانی درست است؟ مال مال دیگری است، دیگری هم محجور است، چه زمانی می شود مال را به او داد؟ زمانی که «فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا» اما دیگر در این یتیم بودن خصوصیتی ندارد. در مورد یتیم از حیث حکم تکلیفی يك مقداری برتری بر صبی دارد، در مورد یتیم ما احکامی در دین داریم که در مورد صبی نیست! «أَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» نداریم «أما

الصبي فلا تقهر» اما اينها در دايره‌ي احكام تكليفيه است، و در دايره احكام وضعيه بين مال يتيم و مال صبي از اين جهت فرق نمي‌کند، هر دوی اين ها قدرت بر حفظ مال ندارند، اگر مال را به دستشان بدهيم ضايع مي‌کنند و از بين مي‌برند، لذا ولي او بايد رعايت مصلحت را بکند تا زماني که اين يتيم يا صبي خودش به مرحله بلوغ يا مرحله رشد برسد.

ثالث نکته‌ي مهمتر اين است که در روايات از امام(ع) سؤال مي‌شود که «متي خرج اليتيم عن يثمه» مي‌خواهم اين را عرض کنم، که البته اين يك ادعائي است که بايد يك مقداري در آن دقت کنيم ببينيم مي‌شود اين را در لسان روايات اثبات کرد يا نه؟ بگوئيم اساساً اين يثم يك اصطلاحی برای محجور غير بالغ شده، يعني کسي که غير بالغ است و محجوريتش از جهت غير بلوغ است! اين را در اصطلاح يثم مي‌گويند، ديگر کاري ندارند که حتماً «ليس له أب» يعني در اصطلاح روايي ما يتيم و صبي يك معنا دارد، وقتي مي‌گويند «متي خرج الغلام»، «متي يجوز أمر الغلام» با متي يجوز أمر اليتيم يکي است، حالا اين هم يك ادعائي است، شما خودتان در روايات اين را بيشتري دنبال کنيد. يعني يك استعمال غالبی مجازي مشهور پيدا کرده در مطلق صبایا، که ما همين حرف را بيائيم در باب آيه شريفه مطرح کنيم، درست است آيه شريفه مي‌فرمايد «وَابْتَئُوا الْيَتَامَى» اما يعني وابتلوا غير بالغين و غير رشدين را، و يتامي استعمال مي‌شود به نحو مجاز شايع در مطلق صبایا، چه صبي‌اي که له أب و چه صبي‌اي که ليس له أب، و عرض کردم شاهد اين ادعائي ما اين است که سائل در همين رواياتي که خوانديم و رواياتي که بعداً هم داريم از امام سؤال مي‌کند «متي خرج عن يثمه» اينجا پيداست که اين خرج عن يثمه، يتيم که يتيم شده و يتيم هم هست پس از اينکه چه زماني خرج عن يثمه چه چيزی مورد نظر بوده است؟ يعني متي خرج عن محجوريتش به خاطر عدم بلوغ و رشد اوست.

نکته اخلاقی

روايتي را مرحوم كليني در جلد دوم كافي دارد [11] از معلی بن خنيس از ابي عبدالله(عليه السلام)، معلی بن خنيس به امام صادق عرض مي‌کند «ما حق المسلم علي المسلم» حق يك مسلمان بر مسلمان ديگر چيست؟ يعني از حقوق واجبه سؤال مي‌کند، امام(ع) فرمود «له سبع حقوق الواجبات» هفت حق واجب است؛ «ما منهن حق إلا و هو عليه واجب إن ضيع منها شيئاً خرج من ولاية الله و طاعته» اگر يکي از اين حقوق را انسان ضايع کند از ولايت خدا خارج شده، اين تعبيري است که خيلي بايد دقت کنيم و غالباً هم به اين نتيجه توجه نداريم! غالباً اصلاً از اين حقوق اطلاع نداريم که خيلي هاش را آدم تعجب مي‌کند که چطور به عنوان يك امر واجب مطرح شده و علاوه بر اينکه از اصل موضوع خبر نداريم از حکمش هم خبر نداريم که اگر کسي اين حق را رعايت نکند، اين از ولايت خدا که «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» خارج مي‌شود، خدا ديگر ولي او نيست و يك ملازمه‌ي قهري هم وجود دارد که «من خرج من ولاية الله دخل في ولاية الشيطان» اين هم روشن است، اينطور نيست که يك کسي بگويد حالا از ولايت خدا خارج شد، همينطور به صورت مهمل باقي مي‌ماند، نه در ولايت خداست و نه در ولايت شيطان، اين هم خودش نکته بسيار مهمي است. «من دخل في ولاية الله خرج من ولاية الشيطان، من خرج عن ولاية الله دخل في ولاية الشيطان» مي‌فرمايند اين چنين است «ولم يكن لله فيه من نصيب قلت جعلك فداك» اين حقوق چيست؟ باز عجيب است که يك بحثي داريم در اصول که آيا علم شرط براي تکليف هست يا نه؟ بعيد نيست از اينجا هم استفاده شود که علم در فعليت تکليف دخالت دارد، ما در بحث اصول در ساله گذشته يا دو سال گذشته قاعده‌ي اشتراك احكام بين العالم و الجاهل را انکار کرديم و آنجا بحثش را مفصل گفتيم و اثبات کرديم. از بعضي روايات اين چيني هم گاهي اوقات می شود استفاده کرد.

فرمود يا معلی «إني عليك شفيق أخاف ان تضيع و لا تحفظ»، يعني اگر من نگويم، تو خيلي مسئوليتي نداري اما اگر بگويم خوف اين دارم که تو تضيع کني و حفظ نکني «و تعلم و لا تعمل» بداني و عمل نکنی. معلی مي‌گويد «قلت له لا قوة إلا بالله» خدا کمک مي‌کند و بفرماييد، حضرت فرمود «أيسر حقّ منها أن تحب له ما تحب لنفسك و تکره ما تکره لنفسك» که اين قسمت اول را در جلسه قبل توضيح داديم. مي‌فرمايند کوچکترين و کمترينش اين است که آنچه را که براي خودت دوست داري براي او دوست داشته باش. اگر تو دوست داري آبرويت حفظ شود دوست داشته باش آبروي او هم حفظ شود، اگر تو دوست داري پشت سرت غيبت نشود، تو هم نگذار غيبت ديگران را جلوي تو داشته باشند.

این را ما باید يك مقداري واقعاً از جهت عملي كار كنيم تا به يك مرحله‌اي برسيم، چرا؟ در زندگي امام (رضوان الله عليه) من از پيرمردهايي كه از همان ايام جواني امام جلساتي با امام داشتند و گاهي اوقات در برخي از جلسات تا نيمه شب ادامه داشته كه مي‌گفت جلسات ما هم علمي و هم تفريحي بود، مي‌گفت ما با اينكه خيلي هم مورد علاقه امام بوديم تا مي‌آمديم اسم كسي را ببريم امام غضب مي‌کرد! اصلاً اجازه نمي‌داد شما اسم كسي را ببري و بعد هم مي‌گفت در همان جلسه بلند مي‌شد مي‌رفت نماز شبش را مي‌خواند كه مبادا به او لطمه‌اي وارد شود.

ما بايد يك مقداري اين را در خودمان ملكه كنيم، حتي الامكان از زندگي داخلي خودمان شروع كنيم؛ همسرمان مي‌گويد امروز فلاني اين را گفت، انسان اجازه ندهد كه بخواهد شروع كند حرفي را از ديگري و بعد هم بخواهد قضاوت كند كه چه مقصودي دارد؟! بچه‌هايمان را اجازه ندهيم كه حرف ديگران را در منزل بزنند. چطور ما نمي‌خواهيم براي ما بدگويي و غيبت كنند، همين اندازه هم حفظ كنيم آن مؤمني كه الان پيش ما نيست، يك كسي شروع مي‌كند مي‌خواهد اسرار او را براي ما بگويد، بلا فاصله مخالفت كنيم، اينها مطلبي است كه واقعاً بايد به عنوان حق يك مسلمان حفظ شود، اين از حقوقي است كه او بر ما دارد و ما بر او داريم، اين حق اول.

بعد مي‌فرمايد «و الحق الثاني أن تجتنب سخطه»، كاري نكني كه او عصباني و غضبناك بشود، ناراحتش نكني! «و تتبع مرضاته» بلکه يك كاري كني كه از تو خوشنود بشود، يك كاري كني كه او خوشحال و راضي شود! اين هم باز مطلب مهمي است كه اينقدر در اسلام تأكيد شده كه انسان نبايد بگذارد برادر مؤمنش غضب پيدا كند و ناراحت شود، حالا باز اين هم مرتبط با همان حق اول هم هست، اما يك مقداري در يك جهاتي هم از او جدا مي‌شود، يك وقتي هست كه انسان مي‌آيد مطلبي كه ديگري گفته و اگر اين برادر مؤمن بشنود خيلي ناراحت مي‌شود، من هم مي‌خواهم روي دوستي و اظهار علاقه‌ي به او بگويم من ناراحت فلاني اين مطلب را براي شما گفته! اينجا دو حق را زير پا گذاشته، يك حق اين است كه من چرا حرف او را اينجا نقل مي‌كنم، دوم اينكه يك مؤمني را با اين مسئله ناراحت مي‌كنم، دو حق را ضايع كردم! ما بايد در ارتباطات مان سعي كنيم مطلبي، حرفه‌اي، رد و بدل بشود كه موجب غضب ديگري نشود، حالا گاهي اوقات ديديد كه در همين بحث‌هاي طلبگي، در مباحثه‌ها، گاهي شيطان انسان را وسوسه مي‌كند كه آدم يك حرفي بزند كه رقيقش عصباني شود، گاهي اوقات اقلش اين است كه انسان به او بگويد تو بي‌سوادي! همين الفاظي كه انسان فكر مي‌كند كه زدن اين حرفها هنر است! چرا آدم يك كسي را ناراحت كند. حالا يك مؤمني هست كه سواد هم ندارد و نرفته درس بخواند، حالا ما دو روز دو اصطلاح را حفظ كرديم، فكر مي‌كنيم باسواد شديم! حالا بيائيم در مقابل يك كسي بگوئيم تو بي‌سوادي، تو حرف نزن، ناراحتش كنيم! غضب او را دربياوريم!

بعد مي‌فرمايد «والحق الثالث أن تعينه بنفسك و مالك و لسانك و يدك و رجلك» كمكي به او بكنيم، به نفسك، به مالك، لسانك، يدك و رجلك، اين كنايه است كه با تمام وجود كمك كنيم، اگر مي‌تواني كمك مالي كني كمك مالي كن، اگر با زبانت مي‌تواني كمك كني او را كمك كن، جايي كه بايد او را حفظ كني تو از گفتار خودت استفاده كن و او را حفظ كن، نگذار او از بين برود.

باز نکته‌اي كه مي‌خواهم عرض كنم اين است كه ما از جهت فقهي مي‌گوئيم قرض دادن مستحب است ولو قرض گرفتن مكروه است، اما خود قرض دادن مستحب است، ولي آدم اين روايات را كه نگاه مي‌كند حتي تعبير به حقوق واجبه شده، اين معنايش اين است كه اگر يك مؤمني نياز به يك مالي دارد و مال پيش من هست، بر من واجب است كه به او بدهم و بحث قرض هم نيست! واجب است از مال خودم يك مقداري به او بدهم، ديگر بحث خمس و زكات و ... نيست، مگر اينكه ما بيائيم اين كلمه واجب را بگوئيم نه، يعني شدت اهميت را مي‌رساند، وجوب را به معنای وجوب لغوي بگيريم كه خيلي خلاف ظاهر است، ما اگر اين را به معنای وجوب لغوي معنا كنيم خلاف ظاهر است، واجبات يعني به عنوان لازم است و اگر ندهي معاقبي، حالا اگر بچه يك مؤمني مريض است، خودش مريض است و نياز به مالي دارد، من هم يك مقدار مال دارم، خمس و زكات و ... را هم داده ام، باز هم اسلام مي‌گويد بايد به او كمك كنم، باز هم مقداري كه حاجت او را برطرف كند در آن مقداري كه در توان انسان هست بايد به او كمك كنم.

«والحق الرابع أن تكون عينه و دليله و مرآته» حق چهارم اين است كه عين او باشد، اگر يك جا مي‌بيند كه اين مؤمن مسلمان در

چاه مي افتد به او بگويد! چشم او باشد، يعني وقتي يك چيزي را ديد، اين چيز اطلاعش براي آن مؤمن واجب است به او بگويد، اگر يك جايي عليه او توطئه مي كنند به او بگويد اين مانعي ندارد، يك جايي توطئه ي قتل يا هتكش را مي كنند، مي خواهند حيثيتش را از بين ببرند، يا ضربه اي به او وارد كنند، اين عين او باشد، سمع او باشد، راهنما و مرآت او باشد.

«والحق الخامس أن لا تشبع و يجوع» تو سير نباشي اما او گرسنه باشد! «و لا تروي و يظمأ» تو سيراب نباشي اما او تشنه باشد «و لا تلبس و يعري»، تو لباس نداشته باشي و او عريان باشد.

بينيد تا كجا آمده امام (عليه السلام) «والحق السادس أن يكون لك خادم و ليس لأخيك خادم فواجب أن تبعث خادمك فتغسل ثيابه و تصنع طعامه و تمهد فراشه» اگر تو خادمي داري و او ندارد، حتي تو بفرست كه براي او كمك كند، اينها حقوقي است كه در اين روايت ذكر شده كه ان شاء الله همه موفق به عمل اينها بشويم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] . «2- عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ الْهَجَرِيِّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ قَالَ لَهُ سَبْعُ حُقُوقٍ وَاجِبَاتٍ مَا مِنْهُمْ حَقٌّ إِلَّا وَهُوَ عَلَيْهِ وَاجِبٌ إِنْ ضَيَّعَ مِنْهَا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِ مِنْ نَصِيبٍ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هِيَ قَالَ يَا مُعَلَّى إِنِّي عَلَيْكَ شَفِيقٌ أَخَافُ أَنْ تُضَيِّعَ وَ لَا تَحْفَظَ وَ تَعْلَمَ وَ لَا تَعْمَلَ قَالَ قُلْتُ لَهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ قَالَ أَيْسَرُ حَقٍّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَ الْحَقُّ الثَّانِي أَنْ تَجْتَنِبَ سَخَطَهُ وَ تَتَّبِعَ مَرْضَاتَهُ وَ تُطِيعَ أَمْرَهُ وَ الْحَقُّ الثَّالِثُ أَنْ تُعِينَهُ بِنَفْسِكَ وَ مَالِكَ وَ لِسَانِكَ وَ يَدِكَ وَ رِجْلِكَ وَ الْحَقُّ الرَّابِعُ أَنْ تَكُونَ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ وَ مِرَاتَهُ وَ الْحَقُّ الْخَامِسُ أَنْ لَا تَشْبَعَ وَ يَجُوعَ وَ لَا تَرُويَ وَ يَظْمَأُ وَ لَا تَلْبَسَ وَ يَعْرِى وَ الْحَقُّ السَّادِسُ أَنْ يَكُونَ لَكَ خَادِمٌ وَ لَيْسَ لِأَخِيكَ خَادِمٌ فَوَاجِبٌ أَنْ تَبْعَثَ خَادِمَكَ فَيَغْسِلَ ثِيَابَهُ وَ يَصْنَعَ طَعَامَهُ وَ يُمَهِّدَ فِرَاشَهُ وَ الْحَقُّ السَّابِعُ أَنْ تُبَرِّ قَسَمَهُ وَ تُجِيبَ دَعْوَتَهُ وَ تَعُودَ مَرِيضَهُ وَ تَشْهَدَ جَنَازَتَهُ وَ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ حَاجَةً تُبَادِرُهُ إِلَى قَضَائِهَا وَ لَا تُلْجِئُهُ أَنْ يَسْأَلَكَهَا وَ لَكِنْ تُبَادِرُهُ مُبَادَرَةً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلْتَ وَ لَا يَتَكَ بَوَلَايَتِهِ وَ وَلَا يَتَهُ بَوَلَايَتِكَ» الكافي، ج 2، ص 170، ح 2.